

عرفان زدگی در شعر نوجوان و مخاطب فراموش شده

انسیه موسویان

عنوان کتاب: برسد به دست تو ای پادشاه جهان
شاعر: مهدیه نظری
تصویرگر: میترا عبدالمهدی
ناشر: پیدایش
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
تعداد صفحه: ۴۸ صفحه
بها: ۳۰۰۰ تومان



شاعر در شعر نخست مجموعه، نامه اول، به معرفی او می‌پردازد:

کسی که دوستش می‌دارم
عربی حرف می‌زند
عربی می‌نویسد
او از حجاز آمده است
و لباسش ردای پیامبر است

□ کسی را که دوست دارم

آغاز من است

و انجام تمام من

او بهار را می‌آورد

با همه پرنده‌هایی که نمی‌شناسم

و همه گیاهانی که عاشقشان هستم...

کسی را که دوست دارم

در راه است

در راه...

سلما

(نامه اول: آشنایی، ص ۵)

لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، فرهاد و شیرین، وامق و عذار و... بارها و بارها نام این زوج‌های عاشق اسطوره‌ای را در ادبیات فارسی شنیده‌ایم و داستان پُر ماجرای عشق آن‌ها را خوانده‌ایم. «سلما» اما، اگرچه نام تازه‌ای در ادبیات فارسی نیست، کم‌تر به آن برخورد داریم؛ به ویژه در ادبیات کودک و نوجوان. «سلما» نام یک عاشق - معشوق اسطوره‌ای در ادبیات است و نام همسر بهشتی سلمان فارسی، به معنی صلح و سلامت و سلمای این کتاب، عاشق پدر تمام صلح و سلامت جهان است.

این توضیحی است که مهدیه نظری، شاعر مجموعه شعر «برسد به دست تو ای پادشاه جهان»، در پشت جلد کتاب نوشته است.

یک

سروده‌های این کتاب، در قالب چهل‌نامه عاشقانه - عارفانه نوشته شده‌اند که طی آن شاعر - سلما - گفت‌وگوی یک‌سویه با مخاطب خود که او را پدر تمام صلح و سلامت جهان می‌نامد، دارد و شک نیست که مقصود شاعر، حضرت مهدی (عج) است. این چهل‌نامه، شرح انتظار و دلدادگی و دلتنگی سلمای عاشق و شاعر (به‌طور عام انسان منتظر)، برای ظهور آن موعود و ناجی بزرگ جهان است.



دو

سطور قبل بدان اشاره شد؛ گپ و گفت صمیمانه شاعر با

معشوقی آسمانی و عرفانی:

از روزنامه‌ها دلتنگم

از تلگراف‌ها و نامه‌ها

از رادیو

و هر چیزی که خبری بیاورد

غیر از تو

(نامه سیزدهم، ص ۱۹)

□

چمدانم را در بغل می‌گیرم

و روی پله ایستگاه می‌نشینم

می‌گویند:

سوار شو و برو

دلتنگی‌هایم را سخت‌تر می‌فشرم

بی‌همراهی آن همه لیخند؟

نه!

(نامه بیستم، ص ۲۷)

عشقی که در کتاب «برسد به دست...» نمود یافته، از نوع همان عشقی است که پیش از این در شعر سایر نوجوان دیده‌ایم؛ یعنی عشق در شکل عرفانی آن، به صورت دوستی و علاقه میان پدر و مادر، معلم، خدا و یا پیشوایان دینی مطرح شده است:

مثل یک خواب کوتاه است

دیدارهای بریده بریده ما

می‌ترسم بیدار شوم

از چند سال پیش، جریانی در شعر نوجوان آغاز شد که طلایه‌دار آن عرفان نظرآهاری است. این جریان مبتنی بر نگرش عرفانی در شعر و ایجاد زبانی بیش از حد صمیمانه- به‌طور خاص گفت‌وگو با خدا- بود. صحبت از فرشته‌ها و گپ زدن با آن‌ها، خدا را دوست صمیمی خطاب کردن و نوشتن نامه‌های عاشقانه و خط‌خطی به خدا و درد دل کردن با او و... این رویکرد، ابتدا به دلیل تازگی، دارای جذابیت و قابل تأمل بود و توانست مخاطبان زیادی را با خود همراه سازد. بعدها به دلیل تکرار مفرط آن در شعرها و نوشته‌های نظرآهاری، به کلیشه‌ای ملال‌آور تبدیل شد. نظرآهاری پس از چندین سال، هم‌چنان در آثارش، به تکرار این رویه دچار است و اگرچه کتاب‌های او جوایز فراوانی را از آن خود کرده، به نظر می‌رسد برای نجات سروده‌هایش از این ورطه، باید مدتی دست از سر خدا و فرشته‌ها بردارد!

حال برمی‌گردیم به سروده‌های کتاب «برسد به دست تو ای پادشاه جهان». در نگاه اول، شاید چنین به نظر برسد که نظری دست به کاری تازه و ابتکاری زده است، اما با قدری تأمل خواهیم دید که این کتاب نیز خلاف ظاهر تازه‌اش، به نوعی تکرار همان سبکی است که درباره سروده‌های نظرآهاری بدان اشاره کردیم.

نظری نیز سروده‌هایش در قالب نامه نوشته شده است؛ با مخاطبی که این بار خدا نه، بلکه موعود است. در این سروده‌ها نیز با همان زبان و بیانی مواجه هستیم که در

و دیگر تو را نینم
(نامه سی و دوم، ص ۳۹)

دور می‌شود
(نامه هشتم، ص ۱۳)

سه

شعر سرودن یا شعر ساختن؟ شاید در نگاه اول، سرودن شعر سپید برای نوجوانان بسیار ساده به نظر برسد؛ چرا که از وزن عروضی خبری نیست و از آنجا که باید زبانی ساده و روان برای این گروه از مخاطبان داشت، نیازی به بازی‌های لفظی و پیچیدگی‌های زبانی و پس و پیش کردن جملات هم نداریم. همین امر سبب شده است که گاه شاعران نوجوان، این عرصه را عرصه سهل و بی‌دردسر بیندارند و با اندک تسلطی بر زبان شعر و چاشنی کردن صورت‌های ساده خیال، قدم در این وادی بگذارند. چیزی که حاصل آن سرودن شعرهایی نثرگونه است که اگر آن‌ها را در چند سطر کنار هم بنویسیم، هیچ تفاوتی با نثر معمولی نخواهند داشت:

شیندهام دیشب
لاک‌پشت‌های آواره را
از راه‌های بی‌انتهای بیابان
جمع کرده‌ای

و به سمی برده‌ای
که دلخواه من است.
پس من چه؟

(نامه سوم، ص ۸)

در میان چهل سروده این کتاب، شاید تنها تعداد معدودی از سروده‌ها به معنای واقعی کلمه، شعر باشند و از دل جوشیده باشند. به نظر می‌رسد بقیه شعرها را شاعر براساس همان چند سروده و برای تکمیل مجموعه و رسیدن تعداد شعرها به حد نصاب نوشته باشد!

به راستی در این نمونه‌ها، چه ویژگی برجسته‌ای وجود دارد و خواننده نوجوان کتاب، با خواندن آن چه چیز دندان‌گیری عایدش می‌شود تا از آن لذت ببرد و یا احیاناً آن را به خاطر بسپارد؟

باشد

نوازش‌های باد و باران را

باشد

التماس تمام جهان را

باشد

بی‌تو نمی‌خواهم

این ذره‌های بی‌هوا فراوان را...

(نامه بیست و پنجم، ص ۳۲)

□

خیابان‌هایی که به دریا می‌ریزد

نوبت من است

دارد کشتی من

به سمت بهشتم

ایجاز از آرایه‌های شعری است که به ویژه در شعر سپید کاربرد فراوانی دارد. رعایت بیش از حد ایجاز و کاربرد نامناسب آن، گاه می‌تواند بیش از آن که حُسن شعر به حساب آید، سبب ابهام و تعلیق شعر شود. در سروده‌های کتاب مذکور، گاه ایجاز بیش از حد، حذف نامناسب کلمات و فعل‌ها از انتهای مصراع و حدس بقیه جمله را به عهده خواننده گذاشتن شعر را آن قدر مبهم کرده است که قطعاً درک آن برای مخاطب نوجوان دشوار خواهد بود:

آیا تن از بهار نارنج...؟

عطرهای ناتوان را مثال بزنم؟

عطر تو را هیچ شکوفه‌ای...

برای آن که رایحه‌ات را...

چشم برهم زدنی...

طلوع...

(نامه ششم، ص ۱۱)

به راستی نوجوان که سهل است، مخاطب بزرگسال از این شعر معماگونه و چیستان‌وار چه می‌فهمد؟

تلمیح، یعنی اشاره به داستان یا روایات مذهبی، یکی دیگر از آرایه‌های معنوی شعر است که کاربرد آن در شعر سپید می‌تواند بر موسیقی معنوی کلام بیفزاید. در حقیقت، تلمیح ابزاری است که شاعر با در اختیار گرفتن آن، از به‌کار بردن عبارات طولانی و توضیحات اضافی پرهیز می‌کند. معمولاً تلمیح باید به داستان یا حکایت و روایاتی باشد که از نظر معنایی، میان شاعر و مخاطب مفهومی مشترک داشته باشد؛ یعنی مفاهیمی که مخاطب هم با آن آشنا و نسبت به آن آگاه باشد. شرط لذت بردن از تلمیح هم همین آگاهی و شناخت مخاطب و نیز شهرت و معروفیت آن تلمیح است. در واقع، تلمیح به یک داستان دور از ذهن و ناآشنا برای مخاطب، نقض غرض است؛ چرا که در آن صورت، شاعر باید علاوه بر آوردن تلمیح، ناچار به نوشتن پاورقی و توضیح در پای شعر شود. این همان کاری است که در دو مورد از تلمیحات این کتاب، شاعر ناگزیر به انجام شده. به عنوان مثال، «سلما» یکی از اسطوره‌های شعر غنایی است که اگرچه در شعر برخی از شاعران مثل حافظ به کار رفته است، به دلیل عدم معروفیت و ناشناخته بودن آن، شاعر ناگزیر در پشت جلد کتاب به توضیح آن پرداخته است. مشخص نیست شاعر چرا از میان این همه اسطوره، «سلما» را برگزیده است. شاید تنها دلیل و توجیهی که بتوان برای این انتخاب آورد، همان معنای لغوی سلما، به معنای «صلح و سلامت» باشد که با موعود ارتباط می‌یابد.

مورد دیگر، شعری است که در آن به «میگل» اشاره شده:

شعر سرودن یا

شعر ساختن؟

شاید در نگاه اول،

سرودن شعر سپید

برای نوجوانان

بسیار ساده به

نظر برسد؛ چرا که

از وزن عروضی

خبری نیست و

از آنجا که باید

زبانی ساده و

روان برای این

گروه از مخاطبان

داشت، نیازی به

بازی‌های لفظی و

پیچیدگی‌های زبانی

و پس و پیش کردن

جملات هم نداریم.

همین امر سبب شده

است که گاه شاعران

نوجوان، این عرصه

را عرصه سهل و

بی‌دردسر بیندارند

و با اندک تسلطی

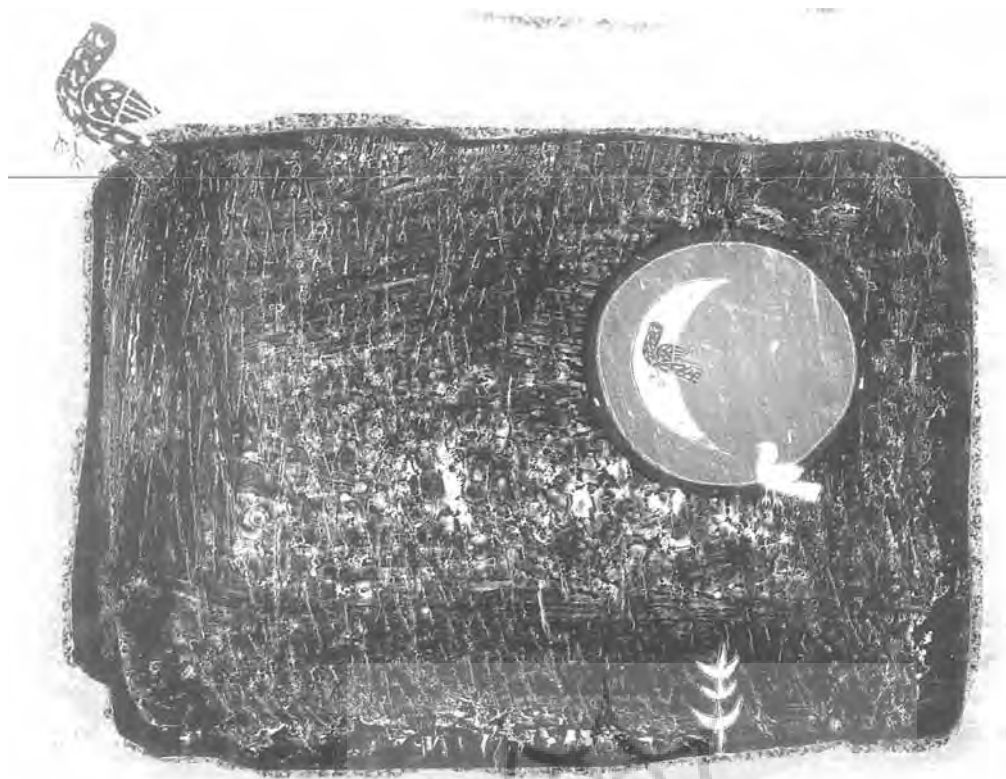
بر زبان شعر و

چاشنی کردن

صورت‌های ساده

خیال، قدم در این

وادی بگذارند.



در میان
چهل سروده این
کتاب، شاید تنها
تعداد معدودی از
سروده‌ها به معنای
واقعی کلمه، شعر
باشند و از دل
جوشیده باشند. به
نظر می‌رسد بقیه
شعرها را شاعر
بر اساس
همان چند
سروده و برای
تکمیل مجموعه و
رسیدن تعداد
شعرها به حد
نصاب نوشته
باشد!

میگل تو را دیده است
خوش به حالش
او دیگر میکائیل است
و قسمت می‌کند میان ما
- گنجشک‌های تو -
خوشبختی‌مان را

...
(نامه چهارم، ص ۹)

و باز به دلیل ناآشنا بودن آن برای نوجوان، شاعر در پاورتی کتاب نوشته است:
«میگل یا میکائیل، یکی از چهار فرشته مقرب و تقسیم‌کننده روزی است.» حال آن‌که در تعریف شعر خوب، همواره بر این ویژگی اشاره می‌شود که شعر نباید محتاج توضیح و توجیه شاعر باشد، بلکه شعر باید خود گویای مقصود شاعر باشد تا نیازمند آوردن پاورقی و پانویس و ارجاع به فرهنگ لغت و... نباشد.

از این دو نمونه که بگذریم، به اسطوره «خضر» برمی‌خوریم که شاعر در یکی از شعرها، با استفاده از آن چنین گفته است:

چون ماهی‌ها را
با نام خضر می‌گیرند
درخت ماهی می‌روید
وقتی که تو می‌آیی

(نامه پانزدهم، ص ۲۱)

«خضر را برخی از پیامبران بنی‌اسرائیل و برخی بندهای

از بندگان خدا هم‌چون لقمان دانسته‌اند که علم بسیار داشت و بدان جهت به این نام خوانده شد که روزی روی سنگی نشست [و] چون برخاست، از زیر آن سنگ گیاه رسته بود...»^۲

اولین سؤالی که در ذهن مخاطب پس از خواندن این شعر ایجاد می‌شود- به فرض آن‌که توضیح بالا را درباره خضر خوانده باشد- ارتباط بین ماهی و خضر است. با مراجعه به منابع به توضیحی برمی‌خوریم که شاید بیانگر این ارتباط باشد:

«هنگامی که یوشع و موسی در جست‌وجوی خضر به مجمع‌البحرین رسیدند، قطره‌ای آب حیات بر لب ماهی بریان یوشع چکید و به فرمان خدای تعالی زنده شد و خویشتن به دریا افکند و موسی و یوشع به دنبال او برفتند و خضر را بیافتند.»^۳

به نظر می‌رسد اشاره به اسطوره خضر و ارتباط آن با ماهی و سپس ساخت ترکیب «درخت ماهی» در شعر فوق و ارتباط آن با ظهور موعود، از درک مخاطب بزرگسال نیز خارج است، چه رسد به نوجوان! چرا که شعر دارای ایجاز و فشردگی فوق‌العاده‌ای است که مانند سایر شعرهای این‌چنینی آن را نیازمند توضیح و تفسیر می‌کند. در حالی که شاعر هیچ اشاره و توضیحی در این باره نیاورده تا مقدمه و ذهنیت لازم را برای طرح موضوع در ذهن مخاطب ایجاد کند.

*

زبان شعرهای کتاب «رسد به دست تو...» در اغلب

سروده‌های زبانی ساده و طبیعی است، اما شاعر گاه با انتخاب برخی کلمات کهن، از این سادگی فاصله گرفته، قصد ایجاد باستان‌گرایی یا آرکائیسیم در شعر را دارد که این امر به یک‌دستی زبان لطمه زده است؛ مانند کلمات «خُسران» و «دهشتناک» در دو نمونه زیر:

کوهی
در پشت و پناهی
و جای خالی هر خُسران
آسان می‌شود
با تو...
(نامه نوزدهم، ص ۲۷)

در تنگنای خوابی دهشتناک
به فریاد از گلو برنیامده‌ام
می‌رسی...
(نامه سی و سوم، ص ۴۰)

البته شاعر از صنعتاتی هم خوب بهره برده است؛ مثلاً «تشخیص» از جمله آرایه‌هایی است که شاعر استفاده خوب و مناسبی از آن کرده. در شعر زیر «رویاهای شاعر» و «آفتاب» آن‌قدر زنده‌اند که می‌توانند بی‌تابی کنند، بال بزنند، سرریز شوند و ...:

به رویاهایم وعده تو را داده‌ام
که بی‌تابند و سرریز می‌شوند
از کوه‌ها پایین می‌آیند و
دشت‌ها را رنگین می‌کنند
و گاه بال می‌زنند و در اوج
آسمان را چین می‌اندازند
به آفتاب هم وعده تو را داده‌اند
بین چگونه راه می‌افتد و روی گل‌ها
نام تو را نقش می‌زند!
(نامه بیست و هفتم، ص ۳۴)

و «باد» که از دیده‌بوسی معشوق شاعر برمی‌گردد، انسانی شاد و سرزنده است:
روی درخت‌ها راه می‌رود
و شاد است
باد

من هم اگر بودم
نه از درخت‌ها
که از آسمان
پایین نمی‌آمدم
پس از آن همه دیده‌بوسی!
(نامه بیست و نهم، ص ۳۶)

کلام آخر

کتاب «برسد به دست تو ای پادشاه جهان» می‌توانست در عرصه شعر مذهبی برای نوجوانان، قابل تأمل باشد. اگر

شاعر برای گریز از کلیشه‌های رایج در این عرصه در ورطه کلیشه‌ای تازه نمی‌افتاد! با انتشار چنین مجموعه‌هایی، بیم آن می‌رود که با مورد توجه قرار گرفتن کتاب در برخی محافل و جشنواره‌ها، چنین جریان‌اتی تبدیل به مُد شود و پس از این شاهد چاپ مجموعه‌هایی فراوان از این دست باشیم. چرا که می‌شود تا بی‌نهایت، نامه‌هایی از این دست به بزرگان مذهبی و خدا و امام و پیغمبر نوشت! و در این میان آن‌چه البته به فراموشی سپرده می‌شود، مخاطب نوجوان است و شعر!



پی‌نوشت:

- ۱ - سلما یا سلیمی نام معشوقه‌ای است در عرب و از عرایس شعری که مجازاً به هر معشوقی اطلاق می‌شود. فرهنگ اساطیر و اشارات قرآنی - دکتر محمدجعفر یاحقی، سروش - ۱۳۶۹ - ص ۲۵۱
- ۲ - همان: قاصد منزل سلمی که سلامت بادش / چه شود گر به سلامی دل ما شاد کند؟ «حافظ»

۳ - همان

۴ - همان

در سروده‌های

کتاب مذکور،

گاه ایجاز بیش از

حد، حذف نامناسب

کلمات و فعل‌ها از

انتهای مصراع و

حدس بقیه جمله را

به عهده خواننده

گذاشتن شعر را

آن‌قدر مبهم کرده

است که قطعاً درک

آن برای مخاطب

نوجوان دشوار

خواهد بود.